

مدت: ۲۹/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در اشکالاتی بود که بر استدلال به ادله‌ای که دلالت می‌کند بر خيار مجلس برای شخص اعتباری وارد شدیم. اشکال اول این بود که ادله‌ی خيار موضوعش مالک است «البيعان بالخيار» یعنی «البيعان المالکان بالخيار حتى تفترقا» حالا برای اثبات ای مطلب که موضوع دليل خيار مجلس مالک هست نه مطلق بايع ولو مالک نباشد تقاریبی ذکر شده. تقريب اول دو مقدمه داشت؛ مقدمه‌ی اولی این بود که در خيار حيوان داریم «صاحب الحيوان بالخيار» پس صاحب الحيوان یعنی کسی که مالک است دیگر نه این‌که همراه حيوان است صاحب الحيوان یعنی مالک الحيوان. خيار حيوان پس آن‌جا فرموده شده که مالک حيوان خيار دارد، این مقدمه‌ی اولی. مقدمه‌ی دوم این است که همه‌ی خيارات یک زمينه‌ی ارتكازي ذهني عقلائی دارند و این‌ها خيارات مجعول تعبدی محض نیستند، تأسیسی نیستند در واقع مثلاً بلکه این که این‌ها امضائی هستند و بنابراین توی ارتكاز عقلائی این است که مثل هم هستند همه‌ی این‌ها و یک زیربنای این‌چنینی دارد. وقتی آن‌جا شارع فرمودد مالک مالک حيوان خيار دارد معلوم می‌شود که توی ارتكاز همین مالک است. پس جاهای دیگر هم ولو نام مالک برده نشده باشد می‌فهمیم که آن هم باید مالک باشد.

تقريب اول این است: «بعض الأخبار في خيار الحيوان صريح في أنه» آن خيار حيوان برای صاحب حيوان و مالک حيوان است «و سائر الخيارات جميعها يثبت بالشرط الارتكازي» این سایر این‌جا به معنای همه است، و همه‌ی خيارات جميع آن «جميعها يثبت بالشرط الارتكازي و إن اعتبر الشارع في بعضها قيوداً» این‌ها همه بواسطه‌ی آن شرط ارتكازي بين متبايعين و متعاقدين که شرط می‌کنند در حقیقت که نمی‌دانم عیب نداشته باشد مال خيار حيوان است، مغبون نباشد مال خيار غین است، نمی‌دانم ثمن را خیلی تأخیر نیندازی مال خيار تأخیر ثمن است و هكذا. اگر چه اعتبار نموده است شارع در بعض آن خيارات یک قيودی را «كانقضاء الأيام الثلاثة» در خيار تأخیر. مثلاً کسی یک ثمنی آمده یک متاعی را خریده از یک شخصی نسیه هم خریده نقد خریده، حالا پولش را نمی‌آورد بدهد، همه‌ی عقلاء می‌گویند خب می‌توانی معامله را بهم بزنی، توی ارتكاز این است ولی شارع آمده این‌جا یک قیدی اضافه کرده فرموده فوراً نمی‌توانی بهم بزنی تا سه روز باید صبر کنی. اصل این مسأله که این‌جا است خياری وجود دارد در ارتكاز عقلائی است. یعنی آن‌هایی هم دین ندارند به مذهبی اصلاً معتقد نیستند آن‌ها هم دارند می‌گویند آقا مشتری آمده خریده پولش را نمی‌آورد بدهد، خب می‌گوید بهم بزن معامله را. ولی شارع آمده این‌جا همین امر ارتكازي را یک قیدی به آن اضافه فرموده، فرموده بعد ثلاثة ايام می‌توانی بهم بزنی، تا سه روز باید صبر بکنی، این‌جور نیست که روز دوم بیای بهم بزنی. «كانقضاء الأيام الثلاثة» در خيار تأخیر یعنی تأخیر ثمن «و ما يحصل على أساس الشرط الارتكازي، إنما هو الخيار للمالك» آن چیزی که به دست می‌آید بر اساس شرط ارتكازي که گفتیم همه‌ی خيارات بر اساس شرط ارتكازي است، آن چیزی که در ارتكاز عقلاء هست چی هست؟ «هو الخيار للمالك» آن خيار برای مالک است. بنابراین «فخيار المجلس أيضاً يثبت للمالك على وزان الخيارات الأخرى.» بر

وزان سایر خیارات. یک مقداری حالا آنجوری که من از خارج ذکر کرد با یک تصحیحی بود یک چیزی در این عبارت وجود دارد. یک وقتی ما اینجوری استدلال می‌کنیم می‌گوییم آقا خیارات براساس شرط ارتکازی است همه‌ی خیارات، یکی‌اش هم خیار مجلس است، و آن شرط ارتکازی که در اذهان عقلاء هست مال کی هست؟ مال مالک است. پس بنابراین چون ادله هم براساس آن شرط ارتکازی است پس بنابراین آن‌ها هم برای مالک دارد ثابت می‌شود. این دیگر احتیاج نداشت، اگر این بیان را می‌خواهیم بکنیم احتیاج نداشت به این‌که بگوییم خیار حیوان در روایت خیار حیوان آمده گفته برای صاحب حیوان، به آن احتیاج ندارد. اما اگر آنجوری که از خارج تقریر کردند بخواهیم بگوییم، بگوییم که بله براساس شرط ارتکازی است و می‌بینیم شارع در آن خیار حیوان همین شرط ارتکازی را تثبیت کرده و گفته که خیار حیوان... صاحب حیوان بالخیار. پس بنابراین بعد از این آنوقت می‌گوییم که حالا پس برای بقیه‌ی خیارات هم باید همین‌جور باشد. بنابراین اگر به این شکلی که این‌جا توی کتاب تقریر شده ما نیازی نداشتیم به این‌که آن مقدمه‌ی اولی را بگوییم که در خیار حیوان گفتیم لصاحب حیوان، نه حالا ولو، به آن کاری نداریم. اما اگر بخواهیم از آن روایت استفاده کنیم باید تقریبش را به آن شکلی عرض کنیم که گفتیم.

«الجواب: أولاً: إنّ بعض أخبار خیار حیوان اعم کما سیأتی، فتشمل غیر المالك» که ببینید این جوابی که دارد می‌دهد معلوم می‌شود آن مقدمه‌ی اولی را لازم دانسته در خیار حیوان. فلذا اشکال را جواب می‌دهد به چی؟ تقریب را جواب می‌دهد به چی؟ می‌گوید اولاً خیار حیوان این‌جور نیست که توی آن حتماً صاحب حیوان، مختلف است، ادله‌ی خیار حیوان همه‌اش توی آن اخذ نشده صاحب حیوان و تقیید هم نمی‌شود چون مثبتین هستند مثبتین که تقیید نمی‌خورد که. فرمود «انّ بعض اخبار خیار حیوان اعم» که هم شامل مالک می‌شود هم غیر مالک می‌شود «فتشمل غیر المالك و لو قبلنا بالفرض استناد سایر الخیارات الی الشرط الارتکازی و ان کان هذا محل تأمل فلا وجه لنقول إنّ خیار الشرط محصل للمالك فقط» حالا بیان اشکال دوم‌شان این است که ما اگر قبول کنیم فرضاً استناد سایر خیارات به شرط ارتکازی ولو ما این را قبول بکنیم اگر چه این محل تأمل است و پذیرش این‌که نه، نه ما خیاراتی داریم که توی عقلاء نیست و مربوط به شرط ارتکازی نیست، شارع تعبد فرموده، مثل این‌که گفتند خیار مجلس این توی عقلاء نیست که توی مجلس اگر پشمان شد یک نفر، بله اقاله می‌تواند تقاضا بکند، تقاضا بکند بیا معامله را بهم بزنید اما اینجوری نیست که اگر طرف قبول نکرد بگوید خب من خیار مجلس دارم قهراً بگوید بهم زدم. این‌که بتواند اعمال خیار بکند این تعبدی است. حالا فرض کن این‌جا را بپذیریم که تعبدی نباشد و بگوییم ارتکاز عقلاء است «فلا وجه» برای این‌که بگوییم ای شرط «محصل للمالك فقط» این شرط که این شرط ارتکازی که همان خیارات باشد این موجود است و محقق است برای مالک به تنها، نه توی ارتکاز هم این نیست که فقط برای مالک است «فیمکن أحياناً لأسباب عدیده أن یشرط المالك الخیار لوکیله» مثلاً خود مالک ممکن است بگوید من این متاع را به تو فروختم و معامله را انجام می‌دهد ولی در ضمن معامله شرط می‌کند می‌گوید من خیلی چون وارد نیستم خودم به خصوصیات و این‌ها می‌فروشم به شرط این‌که آن وکیل من آن خیار داشته باشد. خب «المؤمنون عند شروطهم» می‌گوید این شرط درست است، پس این خیار براساس آن شرط ارتکازی درست نشد براساس جعل یکی از متبایعین درست شد. می‌فرماید که «فیمکن أحياناً» بخاطر اسباب مختلف و عدیده این‌که

شرط کند مالک خیار را برای وکیلش، این «لاسابب عدیده» یعنی بخاطر عوامل مختلف. یکی‌اش همین است که می‌گوید من وارد نیستم خیلی، این شاید الان یک مشکل حقوقی داشته باشد یک مشکل کذا داشته باشد، الان من با تو معامله می‌کنم اما حق الخیار می‌گذارم برای وکیل ...

س: ...

ج: حالا مثال است این وکیل یا غیر وکیل، می‌گوید پدرم، شاید پدرم مثلاً ناراضی بشود بگوید چرا این را فروختی؟ می‌گوید باشد اعمال خیار. یا مثلاً یک ماشینی دارد خانه‌ای دارد می‌فروشد می‌گوید فروختم این را ولی برای مثلاً همسرم شاید ناراحت بشود بگوید چرا فروختی برای او حق الخیار می‌گذارم اگر نپسندید یا نخواهد می‌تواند او اعمال خیار بکند. خب این‌ها شرط ارتکازی نیست که این‌ها یک چیزی خودش دارد جعل می‌کند. این اسباب عدیده این اموری است که مثال زدیم. «فلا یصح القول» بنابراین صحیح نیست سخن به این‌که همه‌ی اختیارات غیر خیار مجلس همانا ثابت است برای مالک به تنها، نه.

«و ثانیاً» این عبارت این‌جا هم نشان می‌دهد آن سائر که آن‌جا ما گفتیم معنایش همه است نه سائر یعنی بقیه، یعنی غیر از خیار مجلس، بقیه‌ی اختیارات.

«و ثانیاً: إذا قلنا أنّ الموضوع فی الخیارات الأخری هو المالك، فلا یستلزم هذا أن یکون الموضوع هو المالك فی هذا الخیار أيضاً.»

س: ...

ج: آره دیگر، نه، آن جمیعها نه دیگر به همه می‌خورد یعنی هم مجلس و هم بقیه، آن‌جا که گفته جمیعها دیگر به همه می‌خورد.

جواب دومی که می‌دهند این است که اذا قلنا که موضوع در اختیارات دیگر غیر از خیار مجلس مالک این مستلزم این نیست که موضوع مالک باشد در این خیار که خیار مجلس باشد نه ممکن است بقیه فرض کنید موضوعش آن است ولی در این‌جا، ولی در خیار مجلس این‌چنینی نباشد. این هم فرمایش دومی است که این‌جا فرموده. این‌جا ...

س:

ج: نه.

س: ...

ج: نه.

س: ...

ج: این مالک یعنی مالک قبل معامله دیگر، صاحب الحيوان وقتی می‌فروشد دیگر خودش مالک نیست مالک ثمن می‌شود، مالک می‌شود الان مشتری. این مالک به علاقه‌ی قبل فروش است که به آن می‌گوییم مالک.

خب این‌جا یک نکته‌ای هست که به این نکته هم خوب است توجه بکنیم، این مطلبی است که مرحوم حاج آقارضا همدانی که فقیه متزلی است و فهم عرفی خیلی خوبی هم دارد فرموده، می‌گویند مرحوم آقاضیا عراقی در تشییع جنازه‌ی مرحوم حاج آقارضا همدانی که صاحب مصباح الفقیه است، توی تشییع جنازه‌اش فرمود افقه اهل عصرش از دنیا رفته، با این‌که فحولی آن‌موقع بودند می‌گفت که افقه از اهل عصرش است. خیلی مصباح الفقیه ایشان هم واقعاً کتاب قابل استفاده

و متینی است. این مطلبی که می‌خواهم عرض کنم ایشان دارند و مرحوم شهید صدر هم دارند. و آن این است که ما اگر یک قرائن و شواهدی ولو قطع‌آور نباشد ولی یک احتمال متناهی بوجود بیاورد توی ذهن ما که لعل در زمان صدور روایات یک قرینه عامه‌ای وجود داشته که براساس آن قرینه عامه مخاطبین از این کلام یک مطلبی را می‌فهمیدند. اطلاق نمی‌فهمیدند. این جا ... ولی آن قرینه الان به دست ما نرسیده، فقط شواهدی است که احتمال می‌دهیم این‌جوری بوده. در این موارد اصالة عدم القرینه جاری نمی‌شود. چون اصالة عدم القرینه یک امر عقلایی است. یک بناء عقلایی است و در این موارد چنین بنائی از عقلاء که احتمال نه نیش‌قوی، یک احتمال متناهی می‌دهند که شاید یک چنین جوی بوده، یک چنین قرائن عامه‌ای بوده که در اثر وجود آن قرائن عامه اصلاً اطلاق نمی‌فهمیدند از این. حالا در مانحن فیه وقتی که ایشان دارند می‌فرمایند موضوع در سائر خیارات، اگر فرض کردیم در سائر خیارات مالک موضوع است نه باיעی که مالک نباشد. خب ما وقتی می‌بینیم در خیار مثلاً در خیار عیب این‌جوری است، در خیار شرط این‌جوری است، در خیار غبن این‌جوری است، در خیار تبعض صفقه مثلاً این‌جوری است، در خیار تأخیر ثمن این‌جوری است. فرض کردیم که همه‌ی آن‌ها مالک است. خب خود این‌که شارع در همه‌ی این‌ها موضوع را مالک قرار داده این باعث می‌شود که توی ذهن عقلاء بگوید خیلی بعید نیست که یک ارتکاز عام درست شده باشد که پس این، مجلس هم همین‌جور است. همه مالک است غیر این یکی که این استثناء شده باشد. این باعث می‌شود که ولو در ظاهر، البیعان، نفرموده «البیعان المالکان». ولی چون همه جا المالک، المالک، المالک هست یک چنین ذهنیتی پیدا می‌شود؛ یعنی یک چنین احتمالی که لعل این‌جا هم به خاطر این‌که دیگه همه می‌دانند. دأب شارع، مذاق شارع این است که خیار را برای مالک دارد قرار می‌دهد. وقتی چنین مذاقی احتمال می‌دهیم یک مذاق عام این‌چنینی احتمال می‌دهیم و رافعی برای این احتمال نداشته باشیم تمسک به اطلاق مشکل می‌شود. این فرمایشی است که حاج آقا رضا فرموده و شهید صدر هم فرموده است و اگر فرض کردیم که سایر خیارات غیر این خیار، خیار بحث ما که مجلس است ثابت باشد که آن‌ها مال مالک است این جواب ممکن است محل اشکال آن علمین قرار بگیرد. خب این تقریب اول و ما يتعلق به.

«التقريب الثانى: أصل الخيار فى الجملة أمر عقلاى، وليس تأسيساً محضاً، وموضوعه عندهم هو المالك. وهذا الأمر يوجب أن يرى العقلاء أن الخيار الذى يشرعه الشارع فى موارد خاصة كخيار المجلس أو الحيوان موضوعه المالك أيضاً».

اين تقريب ثانى حالا به اين شكل است كه مى‌گویند كه اصل خيار به نحو فى الجملة يك امر عقلاى است. حالا ممكن است يك جاهایی هم، يك خيارى هم عقلاى ولى فى الجملة اين چنينى است كه توى عقلاى عالم حق به هم زدن معامله در يك مواردى وجود دارد كه ولو طرف هم قبول نداشته باشد ولى اين حق وجود دارد. مثل اين كه مغبون حق به هم زدن معامله را دارد. ولو غابن قبول نداشته باشد. خيار عيب بله، مال معيوب را داده، حالا بعد مى‌بيند، ولو اين كه بايع قبول نداشته باشد ولى وقتى مشتري مى‌بيند معيوب است مى‌تواند به هم بزند. يا بايع وقتى مى‌بيند ثمنى كه به او داده معيوب است خب اين مى‌تواند به هم بزند. اصل اين ها يك امور عقلاى است و موضوع اين امر عقلاى «وليس تأسيساً محضاً»، اين اصل خيار يك امر تأسيسى محض و صرف كه عقلايت در آن دخالت نداشته باشد فقط تعبد باشد نيست و موضوع اين اصل خيار نزد عقلاء چيه؟ «هو المالك. وهذا الأمر» كه مالك اصل اين است پيش آن‌ها، «يوجب أن يرى العقلاء» اين كه خيارى كه شارع مى‌آيد او را تشريع مى‌كند و تعبد به او مى‌كند به خيارى كه در بين خودشان نيست و شارع هم دارد تعبد به او مى‌كند در موارد خاص مثل مثلاً خيار مجلس يا خيار حيوان، اين هم موضوعش همان مالك است. اين احتمال اين جهت، اين جهت وجود دارد و هست. اين فرق اين حرفى كه الان اين جا زده ايشان با آن حرفى كه من نقل كردم فرقى اين است؛ آن حرفى كه از حاج آقا رضا و آقاى شهيد صدر نقل كردم فرقى اين است. كه آن جا آن اشكال اين جورى تقريب مى‌كرديم مى‌گفتيم بعد از اين كه خود شارع همه جا مى‌بينيم آن خيار را گفته براى مالك، آن خيار را براى مالك، آن خيار را براى مالك، آن خيار را براى مالك، اين گفته‌ى خود شارع، اين قوانين خود شارع باعث مى‌شود كه ما احتمال بدهيم يك چنين ذهنيت عامه‌اى وجود داشته نسبت به مجعولات شارع. اين تقريب نه، مى‌گويد وقتى عقلاء، خيارى كه پيش عقلاء وجود دارد اين ها موضوعش مالك است. چون اين ها پيش خودشان موضوعش مالك است، اين ها احتمال مى‌دهند شارع هم كه دارد مى‌گويد مثل خودشان دارد مى‌گويد. شارع هم وقتى يك جايى خيار دارد جعل

می‌کند ولو خیاری دارد جعل می‌کند که آن‌ها قائل نیستند. ولی چون خودشان توی خیارت خودشان برای مالک قرار دادند. می‌گویند شارع هم لابد برای مالک قرار داده. این باعث این می‌شود که اطلاق پیدا نکند کلام شارع در نزد عقلاء. خب این پس تفاوت پیدا کرد.

«الجواب: إنَّ الزعم بأنَّ موضوع الخيار عند العقلاء هو المالك غير تام؛ فكما مر ربما ينعقد خيار الشرط للوكيل وأيضاً في المواضع التي يُجرى فيها ولي الصغير أو متولى المسجد إحدى المعاملات، ينعقد الخيار للولي والمتولى».

جواب این است که این یک ادعای بی‌جایی است که شما می‌گویید همه‌ی اختیارات عقلائی که پیش عقلاء است فقط برای مالک است. فلذا شما می‌بینید که بعضی وقت‌ها غیر مالک اختیار دارد عندالعقلاء حتی. مثل این‌که خود مالک برای خودش اختیار قرار نداده. همان‌طور که گفتیم آن بالا. می‌گوید من برای وکیلیم اختیار قرار می‌دهم. یا نه، من الان دارم می‌فروشم ممکن است پدر من راضی نباشد این‌ها، برای پدرم اختیار قرار می‌دهم. یا برای اهل و عیالم اختیار قرار می‌دهم. الان خودش اختیار ندارد، اختیار را برای دیگری قرار داده که آن‌ها مالک نیستند. پس این جور نیست که همه‌ی اختیارات برای مالک باشد. این یکی.

دو: توی عقلاء پدر بچه، بچه‌ای که هنوز ممیز نیست. یا حتی ممیز شده به حد رشد نرسیده. خب پدر می‌تواند تصرف در اموال کند بفروشد برایش بخرد این‌ها. خب این پدر توی عقلاء اختیار ندارد؟ با این‌که مالک آن متاع نیست، مال بچه‌اش هست ولی ولایت دارد. پس این جور نیست که حتماً مالک باشد در بین عقلاء. «إنَّ الزعم» یعنی اعتقاد به این‌که موضوع اختیار پیش العقلاء مالک است این غیر تام است. «فکما مر» همان‌طور که گذشت؛ همین امروز هم خواندیم عبارتش را «ربما ينعقد خيار الشرط للوكيل وأيضاً في المواضع التي» در آن‌جایی که «يُجرى فيها» اجراء می‌کند در آن موارد ولیّ صغير یا متولى مسجد یکی از معاملات را، حالا یا بیع را یا صلح را یا اجاره را یا غیر این‌ها، مزارعه مثلاً فلان این‌ها. این جا «ينعقد الخيار للولي والمتولى» با این‌که این ولی و متولى هیچ‌کدامشان مالک نیستند.

«التقريب الثالث: بالنظر إلى أن نفس المالك عادةً هو الذى يقوم بمعاملات البيع، فتصرف الأدلة إلى البائع الذى يكون مالكا».

تقریب سوم این هست که عادهً چه کسی متصدی خرید و فروش می‌شود؟ عادهً؟ مالک. الان معاملات که انجام می‌شود ما نگاه می‌کنیم معمولاً مالک‌ها دارند انجام می‌دهند. می‌رویم نانواپی می‌بینیم که خب کسانی که پول مال خودشان است دارند می‌آیند نان می‌خرند. نانواپی هم نان‌ها مال خودش است دارد می‌فروشد. می‌روی قصابی همین‌جور است، می‌روی عطاری همین‌جور است، می‌روی لبنیاتی همین‌جور است، می‌روی... هر جا می‌روی معمولاً مالک‌ها هستند که دارند معامله می‌کنند. این باعث می‌شود پس قوانینی هم که دارد وضع می‌شود برای معاملات، برای مالک‌ها دارد وضع می‌شود. خیار دارد برای مالک‌ها وضع می‌شود. خب این هم یک تقریبی است که ضعف آن معلوم است. «بالنظر إلى أن نفس المالك عادةً هو الذي يقوم بمعاملات البيع، فتتصرف الأدلة» به بایعی که مالک باشد.

«الجواب: لا توجب صرف العادة الخارجية انصراف الأدلة»، اولاً عادت موجب انصراف از دلیل نمی‌شود. همان‌طور که در بحث اصول و این‌ها تبیین شده، به این‌ها می‌گویند انصراف بدوی؛ یعنی ابتداءً آدم یک دفعه وقتی کلامی را می‌شنود این افراد توی ذهنش می‌آید. ولی این‌ها انصراف بدوی است که حجت نیست. مثلاً وقتی می‌گوید «اغسل ثوبك بالماء» آدم فوراً توی ذهنش چه مائی می‌آید؟ همین ماء‌هایی که آدم تعارف دارد می‌بیند. اما آن آبی که توی آزمایشگاه اجزاء ماء را ترکیب می‌کند آب درست می‌شود، او اولاً و بالذات.. ولی اغسل بالماء خب آن را هم می‌گیرد وقتی آدم توجه می‌کند. حالا یک بطری مثلاً درست کردند. حالا با آن آمد دستش متنجس شد ریخت روی دستش دوبار پاک نمی‌شود؟ یا آب مثلاً فرض کنید توی کره مریخ آب پیدا کردند. رفت معلوم شد آن‌جا هم آب است. خب ابتداءً وقتی غسل بالماء گفته می‌شود آدم توی ذهنش همین آب‌های زمین و آب باران و آب دریا و آب چاه و این‌ها می‌آید دیگه؛ اما به این‌ها می‌گویند انصراف بدوی. در اثر این‌که انس آدم با این‌ها است ولی وقتی دقت می‌کنی می‌گویی خب آب گفته دیگه. آن هم آب است. حالا این‌جا هم همین‌جور است. شما می‌گویید که چون تداول دارد معمولاً مالک‌ها انجام می‌دهند. پس وقتی می‌گوید البيعان، یعنی بیعانی که مالک هستند. نه. این اگر هم این‌جور چیزی باشد این انصراف بدوی است. می‌فرماید «لا يوجب، صرف العادة» صرف عادت خارجی موجب انصراف دلیل نمی‌شود. به‌ویژه که، به‌ویژه مع الالتفات به این‌که معاملات وکلاء و اولیاء «لیست أمراً نادراً»، کجا شما

می‌گویید که نادر است؟ و بیشتر مالک‌ها؟ اتفاقاً خیلی معاملات وکلاء و این‌ها، مثلاً الان بیشتر مردم کار دارند. او نمی‌داند شغل دارد فلان دارد. این معاملات امور منزل را؛ برود نان بخرد نمی‌داند گوشت بخرد، برود لوازم منزل، خانم‌ها انجام می‌دهند که پول‌ها مال شوهرشان است. آن‌ها مالک نیستند ولی شوهر اجازه داده، إذن داده می‌گوید برو این کارها را انجام بده. این همه معاملاتی که دارد انجام می‌شود مالک نیستند. یا بچه‌اش را می‌فرستند بچه‌ها بروند نان بگیرند، فلان بگیرند، معاملات بکنند. مالک پول می‌دهد به او می‌گوید برو، او مالک این پول نیست. یا آن مغازه‌دارها که دارند می‌فروشند خیلی از آن‌ها مالک نیستند. مخصوصاً مثل سوپرمارکت‌ها و فلان و این‌ها اصلاً مالک آن‌جا ننشسته که بفروشد. این‌ها همه کارگرایان هستند که دارند می‌فروشند، می‌خرند. این چیه که شما می‌گویید که معمولاً مالک هستند. کجا معمولاً مالک هستند؟ این غیرمالک هم فراوان است.

س: ...

ج: سابقاً هم همین جور بوده خیلی. سابقاً هم خیلی‌اش همین جور بوده که خب پدر مسافرت است، بچه‌ها و این‌ها، تملیک آن‌ها که نکرده که ملک آن‌ها باشد که، خب می‌رفتند می‌خریدند. خیلی از شهرستان‌ها این‌ها، طرف‌های فارس و این‌ها بسیاری خانواده‌ها بودند و حالا هم هستند شاید ولی آن موقع خیلی بیشتر بودند که مرد خانواده توی خلیج و نمی‌داند کویت و فلان و این‌ها می‌رفتند کار می‌کردند. زن و بچه‌های‌شان گاهی چند سال هم نمی‌آمدند، فقط پول برای این‌ها می‌فرستادند. پول مال این‌ها نمی‌شد که، این‌ها می‌رفتند جنس می‌خریدند. اصلاً زندگی این حرف خیلی عجیب است که آدم بگوید معمولاً مالک هستند. مع الالتفات که معاملات وکلاء و اولیاء «لیست امرأ نادراً و إن كانت أقل بالإضافة الی معاملات المالکین». اگرچه کمتر از معاملات مالکین هست اما این جور نیست که نادر باشد، کم باشد که بگویی انصراف پیدا می‌کند. که این أقل بودنش هم من قبول ندارم. بعد هم بگوییم أقل است. بله، توی یک معاملاتی بله، ممکن است بگوییم أقل است مثلاً معاملات کلان ولی معاملاتی که غیرکلان این جور نیست. اذان شروع شد؟ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان